



کتابخانه ادبیات داستانی معاصر

مگس‌ها

ماریانو آسوئلا

ترجمه

وازریک درساهاکیان

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۸

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۳	سخنی چند دربارهٔ مگس‌ها و نویسنده‌اش
۹	نگاهی به تاریخ معاصر مکزیک
	مگس‌ها
۲۴	شخصیت‌ها
۲۷	۱ هراس
۴۱	۲ زنده باد فرماندار!
۴۹	۳ مرغان شب
۵۹	۴ تولد دوباره
۷۱	۵ قربانی انقلاب
۷۷	۶ ژنرال
۸۵	۷ عقب‌نشینی
۹۹	۸ جناب وزیر!
۱۰۵	۹ برخورد ناخوشایند
۱۱۵	۱۰ آدم‌های محترم
۱۲۳	۱۱ نمود انرژی
۱۳۵	۱۲ اسکناس وی‌یا
۱۴۵	۱۳ مادر قهرمان
۱۵۱	۱۴ پرده

یادداشت مترجم

نخستین بار با داستان ارباب‌ها (ترجمهٔ سروش حبیبی) بود که با نامدارترین داستان‌نویس مکزیکی، ماریانو آسونلا، آشنا شدیم؛ و مگس‌ها دومین داستانی است که از این نویسنده به فارسی درمی‌آید. در ابتدای کتاب ارباب‌ها، با استفاده از مقدمهٔ مترجم انگلیسی این دو داستان، شرح کوتاهی دربارهٔ انقلاب مکزیکی آمده بود که مفید اما بسیار مختصر بود. از آنجا که این دو داستان همچون قطعه‌های کوچکی از یک رویداد عظیم اجتماعی ارائه شده‌اند و سابقهٔ تاریخی آنها برای بیشتر کتابخوان‌های ما روشن نیست، مترجم مگس‌ها مناسب دید که متن گسترده‌تری دربارهٔ تاریخ مکزیکی، با تأکید بر رویدادهای سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، به این داستان بیفزاید تا خوانندگان هرچه بیشتر با زمینه و شخصیت‌های تاریخی داستان و سابقهٔ سیاسی آنان آشنا شوند. این تأکید، به‌ویژه، برای کسانی که می‌خواهند مگس‌ها را بخوانند مفید تواند بود، گرچه احتمالاً نسبت به حجم داستان زیاد بنماید.

سخنی چند دربارهٔ مگس‌ها و نویسنده‌اش

ماریانو آسوئلا^۱، نخستین «داستان‌نویس انقلاب مکزیک»، به سال ۱۸۷۳ در لاگوس ده‌موره‌نو^۲ (ایالت خالیسکو^۳)ی مکزیک به دنیا آمد. در گوآدالاخارا^۴ مرکز همان ایالت، درس پزشکی خواند و پس از بازگشت به لاگوس در ۱۹۰۹ به این حرفه پرداخت.

او نویسندگی را از جوانی آغاز کرد. در ۱۸۹۶ داستان *خاطرات یک دانشجو* را در هفته‌نامه‌ای به چاپ رساند و سپس طرح‌ها و داستان‌های کوتاه دیگری نوشت. نخستین داستان بلند او به نام *آندرس پرس*، ماده‌ریست^۵ در ۱۹۱۱ منتشر شد.

آسوئلا نیز مانند بیشتر جوانان لیبرال، هوادار قیام فرانسیسکو ماده‌رو^۶ بود که رژیم دیکتاتوری پورفیریو دیاس^۷ را سرنگون کرد. او

1. Mariano Azuela (1873-1952)
2. Lagos de Moreno
3. Jalisco
4. Guadalajara
5. *Andres Perez, Maderista*
6. Francisco I. Madero (1873-1913)
7. Porfirio Diaz (1830-1915)

در ۱۹۱۱ به مدیریت اداره آموزش و پرورش ایالت خالیسکو گمارده شد و پس از قتل ماده‌رو، به‌عنوان پزشک به ارتش پانچو وی یا پیوست و بدین سان شناخت دست‌اولی از انقلاب کشورش به‌دست آورد.

هنگامی که نیروهای ضدانقلابی و یکتوریانو اوئرتا^۲ موقتاً به پیروزی رسیدند، آسونلا به‌ال پاسوی تگزاس مهاجرت کرد و در سال ۱۹۱۵، در آنجا داستان بلند فلک‌زده‌ها^۳ را نوشت، اما این داستان تا ۱۹۲۴ قبول عام نیافت و از آن پس بود که آسونلا به «داستان‌نویس انقلاب مکزیک» شهرت یافت و سخت مورد تحسین قرار گرفت.

آسونلا اساساً نویسنده‌ای اخلاق‌گرا (مورالیست) بود، و دل‌سردی‌اش از انقلاب به‌زودی آشکار گردید. او برای مکزیک بهتری جنگیده بود اما می‌دید که پس از آنکه انقلاب برخی بی‌عدالتی‌ها را تصحیح کرد، عده‌ای دیگر بر سر کار آمدند و به همان ستمگری‌ها ادامه دادند. هنگامی که دید فرصت‌طلبان و مزدوران سرمایه به قدرت رسیده‌اند و امید او به رستگاری ستم‌دیدگان را به پلکانی برای رسیدن به هدف‌های خود تبدیل کرده‌اند، سخت نومید شد و به کلی از سیاست کناره گرفت. داستان‌های بعدی او چنان آکنده از طنز و طعنه‌های تلخ است که گاه به ساختمان اثر لطمه می‌زند.

آسونلا آخرین سال‌های زندگی را در مکزیکوسیتی به نویسندگی و پزشکی برای تهیدستان گذراند و سال ۱۹۵۲ درگذشت.

آسونلا دو داستان ارباب‌ها^۴ و مگس‌ها^۵ را براساس واقعیت‌های زنده سال‌های انقلاب نوشت. اما متأسفانه این دو داستان، شاید

1. Pancho Villa

۲. دیکتاتور مکزیک از فوریه ۱۹۱۳ تا ژوئیه ۱۹۱۶. — م.

3. *Los De Abajo (The Underdogs)*

4. *Los Caciques (The Bosses)*

5. *Las Moscas (The Flies)*

نگاهی به تاریخ معاصر مکزیک

مقدمه

حدود بیست سال پس از پیاده شدن کریستف کلمب بر خاک «جهان نو» (ینگه دنیا) در ۱۴۹۲، امپراتوری آستک^۱ به دست نیروهای اشغالگر اسپانیایی به فرماندهی ارنان کورتس^۲ سرنگون شد و سرزمین ثروتمند مکزیک به اشغال اسپانیا درآمد. فاتحان که غنیمت‌های بسیار به دست آورده بودند، خود نصیب چندانی نبردند و، از این رو، با ایجاد نظام استعماری خود به بهره‌کشی از بیگاری سرخپوستان بومی پرداختند.

سرزمین مستعمره، سرچشمه مواد خام برای «کشور مادر» بود. همه چیز به اسپانیا فرستاده می‌شد و کالاهای ساخته اسپانیا در بازار مستعمره به فروش می‌رسید. «اسپانیای نو» مستعمره ارزشمندی بود. بیش از هر نقطه‌ای در جهان آن روز نقره – و مقداری هم طلا – تولید

۱. Aztec؛ طایفه قدرتمندی از سرخپوستان امریکای مرکزی که از سده سیزدهم میلادی بر سرزمین مکزیک حکومت می‌کرد. – م.

2. Hernan Cortez (1485-1547)

شخصیت‌ها

زمان: آوریل ۱۹۱۵.

– خانواده «ره‌یس ته‌یس» (Reyes-Tellez):

– مارتا (Marta)، مادر

– ماتیلده (Matilde)، دختر بزرگ

– روسیتا (Rosita)، دختر کوچک

– روبن (Ruben)، پسر

– کینیونس (Quiñones)، همکلاس روبن

– دوناسیانو ریوس (Donaciano Rios)، دادستان

– رودولفو بوکانگرا (Rodolfo Bocanegra)، سیاستمدار

– نفتالی سانچو پردو دلا گارسا (Neftali Sancho Peredo de la Garza)، شاعر

– دن سینفوروسو (Don Sinforoso)، شهردار، «توریکاتو» با اونیفورم

سرهنگ ارتش فدرال

– یک خیاط و یک محضر دار، با درجه سرگردی ارتش فدرال

- سینیور روبال کابا (Senor Rubalcaba)، مدیر مدرسه
- راکل و آنورورا (Raquel, Aurora)، معلم‌های مدرسه او
- ژنرال مالاکارا (Malacara):
- کاجوچا و مانوئلا (Cachucha, Manuela)، دختران تحت حمایت او
- برمودس (Bermudez)، گماشته او
- مورالیتوس (Moralitos)، کارمند دولت
- دکتر
- نیکومه دس (Nicomedes)، گماشته او.
- سرگرد
- چند افسر سابق ارتش فدرال
- دورادوها (Dorados)، سربازان گارد محافظ «وی‌یا»
- فرانسیسکو وی‌یا (دوروتشو آرانگو) (Francisco Villa - Doroteo Arango)،
- ژنرال لشکر شمالی ارتش انقلابی

۱ هراس

طبل‌ها را کوبیدند و شیپورها را زدند. جمعیت دونیم شد و برای سربازان کوچه باز کرد. ماتیلده، بی توجه به خنده اطرافیان با فشار آرنج راهی از میان صف‌ها گشود.

«مامان، قناری‌ام! روبن! روسیتا! از این طرف!»

مارتا نفس‌زنان، چمدان سنگین و قفس پرنده را می‌کشید و به دنبال او می‌آمد. آن دو پیش رفتند تا اینکه یک ردیف واگن باری راهشان را سد کرد. سربازان صف‌ها را به هم ریختند و بر بام واگن‌ها هجوم بردند و جا گرفتند. مارتا خسته و بی‌نفس، چمدان را رها کرد.

بعد، با حرکات سر و دست پرسید: «روبن و روسیتا کجا هستند؟»

«روسیتا باهوش است، مامان، پیدامان می‌کند.»

ماتیلده لب بر قفس گذاشت.

«عزیزم! عشق من! یک بوس بده من!»

پرنده کوچک بال‌هایش را دیوانه‌وار به میله‌ها می‌کوبید.

«ماتیلده، سینیور ریوس دارد می‌آید! شاید او بداند بچه‌ها کجا هستند. سینیور ریوس! سینیور ریوس!»

سری دردمند، سوار بر گردنی لاغر، از میان دریای موج‌چهره‌ها بیرون آمد. سینیور ریوس به سوی مارتا و ماتیلده رفت و با ادب و تواضع تمام سلام کرد.

«پس روبن و روسیتا گم شده‌اند، هان؟ خوب، فقط آنها نیستند؛ همه‌مان گم شده‌ایم!»

ابروان پرپشت او مانند دو کرم پشمالوی سیاه بالا رفت و به هم پیوست. به ماتیلده نزدیک شد.

«که‌ره‌تارو^۱ سقوط کرده!»

ولی مادر و دختر علاقه‌ای به که‌ره‌تارو نداشتند و باز سراغ روبن و روسیتا را گرفتند. سینیور ریوس اخم کرد و سخت کوشید تا حواس خود را جمع کند. همه خطوط چهره‌اش عمیق شد. بینی‌اش را بالا کشید و دوبار فین کرد.

«بله، کارانسیست‌ها^۲ به ده‌پانزده کیلومتری پایتخت رسیده‌اند، از دست رفتیم؛ دیگر هیچ امیدی نیست!»

۱. Queretaro؛ شهری در شمال غربی مکزیکوسیتی و مرکز ایالتی به همین نام. - م.

۲. Carranzistas؛ نیروهای هوادار ژنرال «کارانسا» که از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ زمام مکزیک را در دست داشت. - م.